قدیمترین روابط سیاسی بین ایران و آلمان

جمال زاده، سید محمد علی

ناپلیون جنگجو و فاتح بزرگ و کارنگی آمریکائی توانگر و صلح‏طلب‏ معروف هر دو بزرگند لهذا درج شرح حال مارکس حکیم پراندیشهء آلمانی‏ که جمع کثیری معتقدند بر انیکه آیندهء دنیا را خیالات او اداره خواهد کرد نباید منشأ هیچگونه تفسیر و تأویل گردد.

\*\*\* بعضی صفات و خصایل است که در بین رجال بزرگ دنیا مشترک‏ است و از آنجمله است مثلا کارکردن زیاد چنانچه لیبکنشت سابق الذّکر در کتاب خود در خصوص مارکس مینویسد:«گفته‏اند که بزرگی و عظمت‏1عبارت از پشت کار و زحمت است و اگر این مسئله بکلّی‏ واقعیّت نداشته باشد لا اقلّ قسمت بزرگی از آن عین واقع است.هیچ‏ کس در این دنیا بزرگ و نامی نشد مگر از پرتو کارکردن فوق العاده... مارکس فوق العاده زیاد کار میکرد و اگر روز برایش فرصت دست نمیداد شب تلافی مینمود.هروقت شب از مجلسی یا انجمنی بخانه برمیگشتیم‏ هرچه‏قدر هم که دیر شده بود باز مارکس منظّما چند ساعت کار میکرد و کم‏کم کار بجائی کشید که تمام شب را کار میکرد و صبح کمی میخوابید. عیالش از این بابت خیلی باو سرزنش مینمود ولی او میخندید و میگفت‏ مزاجش برای این نوع زندگی مستعدّ است....مارکس هر وقت مجالی میافت شروع بکار میکرد و حتّی در موقع گردش هم کتابچهء یادداشتی داشت و مدام هرچه بفکرش میرسید یادداشت میکرد.کارهای‏ مارکس هم هیچوقت«سرسری»نبود.مارکس همیشه با دقّت و شوق‏ و ذوق کار میکرد........پشت‏کار مارکس باندازه‏ای بود که اغلب مرا متحیّر میساخت و براستی مثل این بود که خدا خستگی برای او خلق نکرده بود.فقط وقتی دست از کار میکشید که دیگر تاب‏وتوان برایش باقی نمانده بود.اگر قدر و قیمت اشخاص را هم از روی مقدار کاری که کرده‏اند بخواهیم معیّن نمایئیم چنانکه قیمت‏ اشیاء را از روی کار و زحمتی که برای حصول آن اشیاء لازم بوده است‏ معیّن مینمایند مارکس ولو از همین لحاظ تنها هم باشد در میان اشخاص‏ بزرگ عالم مقام مخصوصی خواهد داشت.حالا ببینیم مردم و اهل‏ دنیا پاداش این‏همه زحمت را چگونه بمارکس ادا نمودند.مارکس فقط برای تألیف کتاب«سرمایه»چهل سال تمام زحمت کشید و آنهم چگونه‏ زحمتی!فقط مارکس قابل تحمّل چنین زحمتی بود و براستی هیچ اغراق‏ نیست اگر بگویم که یک نفر عمله‏ای که خیلی هم مزدش کم است در چهل‏ سال بیشتر مزد گرفت تا مارکس که در پایان این چهل سال یکی از دو بزرگترین کتابهائی را که در آن قرن نوشته شده بود بدنیا ارزانی داشت‏ و مقصود از کتاب دوّم کتاب داروین است».

مارکس فوق العاده ترقّی‏دوست بود و اندک آثار ترقّی چنان او را مشعوف میداشت که مانند بچّه‏ای اظهار مسرّت و خوشحالی مینمود. مشار الیه از لفّاظی و جمله‏های غزای بیمعنی فوق العاده روگردان‏ و متنفّر بود و کلمهء«فرازور»2که در زبان فرانسه بمعنی لفّاظ و سختی‏ پرداز است در دهن او حکم دشنام سختی را داشت و مخصوصا خیلی سعی‏ داشت که هرچه میگوید و مینویسد بالتّمام موافق با قواعد صرفی و نحوی‏ باشد و در انتخاب اصطلاحات و کلمات منتهای دقّت را داشت و در اینخصوص‏ گاهی حتّی کار را بافراط میکشاند چنانکه دوست و شاگرد او لیبکنشت سابق‏ الذّکر مینویسد که من چون اهل ایالات دیگری از ایالات آلمان بودم و اصطلاحات و ترکیبات و استعمالات لسانی مخصوص داشتم مارکس خیلی‏ سربسر من میگذاشت تااینکه آخر در نوشته‏های گوته نویسنده و شاعر مشهور آلمانی شاهد بر صحّت استعمالات لسانی خود آوردم و خاطر مارکس را راحت نمودم.

قدیمترین روابط سیاسی‏ بین ایران و آلمان

مقدمّة باید دانست که مقصود از روابط سیاسی که موضوع این مقاله‏ است روابطی است که در بین مؤسسّ سلسلهء پادشاهان صفوی شاه اسمعیل‏ اوّل(906-930)و جانشین او شاه طهماسب اوّل(930-984)از یکطرف و امپراطور آلمان‏1کارل پنجم مشهور2(925-965)از طرف دیگر در چهار قرن پیش از این در میان بوده است و اگر چه کارل پنجم که قبل از امپراطور شدن پادشاه اسپانی بود و پس از امپراطور آلمان شدن هم چندان روابط مستمرّی با آلمان و امرای تقریبا مستقلّ آن سرزمین نداشت ولی از آنجائیکه رسما امپراطور آلمان خوانده‏ میشد و پادشاهان و امرا او را بدین سمت میشناختند میتوان روابطی را که او با شاه اسمعیل صفوی و بعد از وفات شاه اسمعیل با جانشین او شاه طهماسب داشته روابط مزبوره را روابط بین آلمان و ایران نام داد.

در کتاب موسوم به«مراسلات کارل پنجم»3که مجموعهء نامه‏هائی است‏ که بین کارل پنجم و اشخاص دیگر که اغلب پادشاهان و امرا بوده‏اند ردّ و بدل شده نامه‏ای دیده میشود که شاه اسمعیل اوّل بامپراطور آلمان‏ نوشته است.این نامه شاید قدیمترین سند تاریخی است که از طرف یک‏ پادشاه ایرانی صادر شده و عین آن‏هم محفوظ مانده است و اگر فقط از همین لحاظ قدم هم باشد دارای کمال اهمیّت است.

نامهء مذکور شش سال قبل از وفات شاه اسمعیل نوشته شده است‏ یعنی در سنهء 924.شاه اسمعیل که مؤسّس سلسلهء باعظمت صفویان بود باوجود جوانی در همان آغاز امر در اندک مدّتی اغلب منازعان خود را برطرف ساخته و براغلب ولایات ایران که در نتیجهء تسلّط مغول از یکدیگر جدا و مجزّی شده بودند دست یافته و حتّی در سنهء 914 بغداد را نیز تصرّف نموده بود.سلاطین عثمانی که مقارن همان احوال کسب اقتدار فوق العاده نموده و دامنهء تصرّفات خود را تا قلب اروپا وسعت داده بودند از اقتداری که پادشاه اسمعیل در ظرف مدّت قلیلی حاصل نموده بود ناخشنود بوده و مایل نبودند که در مشرق خاک خود رقیب توانا و باقوتی داشته‏ (1)مقصود امپراطور ممالکی است که در آن تاریخ مشهور به«شاهنشاهی مقدّس‏ روم ژرمانی»- Saint Empire Romani Germanique- -بود.

(2)کارل پنجم همان است که فرانسها شارلگن (Charles-quint) میگویند.

(3) K.Lanz:Correspondenz Kaiser Karl V.

باشند.این ملاحظات سبب شد که سلطان سلیم خان اوّل(918-926) در سنهء 920 بواسطهء قتل 000‘40 نفر شیعه که در خاک عثمانی ساکن‏ بودند غضب شاه اسمعیل را تحریک نموده و پادشاه جوان ایران را بجنگ‏ بازداشته و قشون بخاک ایران کشید و در چالدران از اعمال خوی با شاه اسمعیل روبرو شد و شهریار صفوی با همهء شجاعت و جلادتی که‏ بخرج داد استحکام و نظام کار عثمانیان او را از میدان بدر کرد و مغلوب‏ نمود و سلطان سلیم به تبریز آمد و بر ارمنستان نیز دست یافت.شاه‏ اسمعیل پس از این شکست ملتفت خطری که از طرف عثمانی مدام متوجّه‏ ایران و استقلال و سلطنت آن آب و خاک بود گردید همواره در صدد تلافی و رفع خطر بود.از طرف دیگر پادشاهان اروپا نیز که از عظمت‏ عثمانی باخبر بودند و پیشرفت لشکر آل عثمانی هر روز در خاک اروپا میدیدند مضطرب گردیده و برای جلوگیری ترکها بوسایل مختلفه متوسّل‏ بودند چنانکه در طیّ همین نامهء شاه اسمعیل دیده میشود که پادشاه مجارستان‏1 سفیری بدربار شاه اسمعیل فرستاده بوده است و سفیر مزبور حامل نامه‏ای‏ بوده که اگرچه از مفاد آن اطلاّعی نداریم ولی تقریبا بطور یقین میتوان گفت‏ که راجع بکار عثمانیها بوده است.و پادشاه مجارستان در صدد اتّحاد با پادشاه‏ ایران و جنگ با عثمانیها بوده است.علاوه‏بر آن در همان نامه شاه‏ اسمعیل صحبت از یک پادشاه دیگر فرنگستان مینماید که ظاهرا مقصود پادشاه‏ فرانسه و شاید فرانسوا اوّل پادشاه مشهور فرانسه باشد2.

نامهء مزبور شاه اسمعیل اول صفوی به کارل پنجم امپراطور آلمان‏ بزبان لاتینی نوشته شده و در جلد اوّل کتاب«مجموعهء مراسلات کارل‏ پنجم»در تحت نمرهء 29 مندرج و ترجمهء فارسی آن از قرار ذیل است:

به کارل پسر فیلیپ‏3

المجد للّه فی السماوات و السّلم علی الأرض الخ

اگر خواست و این نامه بدست تو رسید خاطر مستحضر میگردد که فرر پطروس‏3آمد پیش ما با نامه‏ای از طرف پادشاه‏ مجارستان و ما آن را با مسّرت خاطر خواندیم و ما همین فرر پطروس را حامل این نامه مینمائیم که اگر بشما برسد گمان میرود شما را خوشنود خواهد ساخت.با کمال ابرام و اصرار از شما خواهشمندم که گوش‏ بمستدعیات من بدهید و شما از آنطرف و من از اینطرف هجوم بیاوریم‏ بطرف دشمن مشترک خودمان و در ماه آوریل(اوایل بهار)معا (1)ظاهرا مقصود لودویک دوّم پسر ولادیساو دوّم Wladislaw ll است که‏ در سنهء 922 بسلطنت رسیده و در اواخر سنهء 933 در جنگ با سلطان سلیمان‏ مقتول گردید.

(2)این احتمال را مستشرق آلمانی پول هورن- Paul Horn -در مقدّمهء ترجمهء تاریخ شاه طهماسب اوّل که فارسی آنرا نیز خود او بچاپ رسانده است داده و نظر باوضاع سیاسی آن زمان این احتمال ممکن است صحیح باشد.مقصود از کتاب‏ مذکور کتابی است که اوّلین بار بدستیاری محمّد حسن خان اعتماد السّلطنه در جزو «مطلع السّعدین»در طهران بطبع رسیده و پس از آن مستشرق سابق الذّکر همان را با تصرّفات و نسخه بدلها در جلد 44 مجلّهء آلمانی«انجمن آلمانی شرقی» - Deutsche Morgenlaūndische Gesellschaft -بطبع رسانیده و سپس ترجمهء آلمانی‏ آنرا هم علی حدّه در سنهء 1891 میلادی با مقدّمه و حواشی و فهرست اسامی در شهر اشتراسبورگ بطبع رسانده است.- Paul Horn:Die Denkwuūrdigkeiten Sehah Tahmaūspás des Ersten von Persien, StraBburg 1891, S.4.

(3) Freūre Petrus

بسلطان ترکهای عثمانی حمله بیاوریم و از اینقرار زمانی را که برای جنگ‏ معیّن نموده‏ایم از ماه آوریل شروع میشود تا هر وقتیکه بتأیید الهی در این امر کامیاب گردیم.سفیری نیز از طرف پادشاه سوزیتانی(؟) وقتی از راه تبرنر(؟)پیش ما آمد و بتوسّط همان ایلچی بپادشاه مزبور نامه نوشتیم ولی تا امروز جوابی نرسیده.من از بسیاری از رعایای‏ عثمانی شنیده‏ام که امرای مسیحی باهم در جنگ‏اند و این اسباب تعجّب‏ من گردیده چونکه این مسئله موجب ازدیاد جسارت دشمن میگردد و بهمین جهت بشاهنشاه مجارستان نوشتم که از دشمنی که در فوق ذکرش‏ رفت بپرهیزد چونکه وی بقصد هجوم بشما قشونی تدارک نموده و بمراتب‏ چه با نامه و چه بوسیلهء ایلچیها در صدد برآمده که مرا حاظر نماید که‏ با او در این امر متحدّ شوم ولی من همیشه ردّ نموده‏ام چونکه همانطور که شما میگوئید میخواهم در سعادت و شقاوت با شما یار باشم و هرکس‏ متحدّ خود را گذارده و بوی خیانت ورزد مستوجب جزای خدای‏ قادر قهّارّ است.لهذا باید کارهای خود را سروسامان داده و مشغول‏ تدارک قشون بگردید.انشاء اللّه دیگر برای تحریک و تشویق شما نوشتن نامه‏های دیگر لازم نخواهد شد چونکه نظر بمسافت راه فرستادن‏ کاغذ باینجا و آنجا خیلی مشکل است مخصوصا که سلطان عثمانی دریاها را تصرّف نموده است و ما کسی دیگر را جز همین شخص نمیتوانیم بسمت‏ ایلچیگری گسیل داریم.البتّه بعثمانیهای بیوفا در هیچ امری اعتماد نکنید چه سلطان یک آدمی است که تاتّحاد و سوگند وفاداری و وعد و پیوند را قدری ننهاده و در راه انعدام شما هرچه بتواند میکند.این دشمن‏ اجدادی چنان عهدشکن است که بطور یقین با شاهنشاه معظّم که در قلمرو خاک آلمان سلطنت دارد براستی سخن نخواهد راند.

تحریرا فی شوال سنهء 924.الحمد للّه ربّ العالمین آمین آمین‏ مخلص و دوستدار شما شاه اسمعیل صفوی پسر شیخ حیدر.

محرّر این نامه بلاتینی ظاهرا همان فرر پطروس است.که از طرف‏ پادشاه مجارستان نامه بشاه اسمعیل آورده بوده است.این نامه که در شوّال سنهء 924 نوشته شده بود پس از چهار سال بدست کارل پنجم‏ امپراطور آلمان رسیده و از جوابی که کارل بشاه نوشته و ذیلا ترجمهء آن درج میشود معلوم میشود نامهء شاه اسمعیل نه ممهور بمهر شاه‏ اسمعیل بوده و نه بدست خود وی امضا شده بوده است.کارل جوابی‏ بزبان لاتینی نوشته و بتوسّط همان فرر پطروس که از کشیشهای مارونی جبل‏ لبنان بود بشاه اسمعیل فرستاد و ترجمهء این نامه از قرار ذیل است:

بشاهزادهء والامقام و توانا کاکا اسمعیل صوفی شاهنشاه ایران برادر و بهترین دوست ما.

کارل شاهزادهء والامقام که از پرتو الطاف ربّانی شاهنشاه روم‏ و عالم مسیحیّت و پادشاه آلمان و ممالک اسپانی و هردو قطعه خاک‏ سیسیل و سرزمین ناوار و غرناطه و بالئار و جزایر سعیده و هند و مملکت طلای جدید1و امیر سرزمینهای دوردست در آفریقا و در امارتهای آلمان و فرانسه است الخ برای شاه متّقی و سعادتمند شاه اسمعیل‏ صفوی که پادشاه ایران و برادر و دوست ما است از خدای قادر عالمیان‏ که خدای سه‏گانهء2است درخواست سعادت و کامیابی مینمائیم.

ای پادشاه عالیمقام و ای برادر محبوب در سال گذشته شخصی‏ پطروس نام از کشیشان مارونی جبل لبنان از جانب سنیّ الجوانب شما مکتوبی بما آورد که آن حشمت پناه ما را دعوت مینمود که از ماه آوریل‏ (1)مقصود آمریکای جنوبی است که در آن تاریخ قسمت مهمّ آن‏که مکشوف‏ شده بود در دست اسپانی بود.

(2)مقصود از این لفظ همان اعتقاد عیسویان است که خدا را یگانه ولی در همان‏ حال متّجلی بسه ظهور یعنی پدر و پسر و روح القدس میدانند.

گذشته حاضر باشیم که متّفقا با دشمن مشترک خود سلطان ترکهای عثمانی‏ داخل جنگ بشویم.بدبختانه مکتوب در موقعی که آن والاحضرت معیّن‏ نموده بود هنوز بما نرسیده بود که بفراغت طبع در آن خصوص قرار لازم داده شود و نیز اسباب تعجب شد که مکتوب مزبور چنانکه در نامهء پادشاهان معمول و مرسوم است دارای مهر و امضا نبود و اصلا از شما چه پنهان مدّتی تردید حاصل شده که آیا این‏نامه و حامل آن را میتوان طرف اعتماد قرار داد یا نه ولیّ بخاطر آن حشمت پناهی و تمایلی‏ که در میان بود باشوق مخصوص قاصد و نامه را پذیرفتم و اگر در جواب‏ تأخیری رفت بملاحظهء آن بود که هر روز منتظر بودیم که شاید اخبار دیگری برسد و تکلیف در خصوص چنین امر خطیری که صحبت اقدام‏ بدان در میان است معلوم گردد ولی در ظرف این مدّت خبری نرسید جز اینکه مسموع گردید آن حشمت پناه را صدمه‏ای وارد آمده و وفات نموده‏اند ولی امید آنکه این اخبار را حقیقّی نباشد.عجالة خیلی اسباب نگرانی‏ حاصل است چه جمع‏آوری و حرکت دادن چنین قشون خالی از اشکال‏ نیست و از طرف دیگر هم‏چندین ماه مبتلای ناخوشی سختی بودیم و علاوه‏ بر اینها پادشاه فرانسه‏1ما را بجنگ بازداشت و در جنگ سختی که با ما شروع نمود شکستهای متعدّد خورده و عاقبت پس از آنکه تقریبا تمام‏ قشونش عرصهء هلاک گردید خود او نیز زنده بدست رؤسای لشکری‏ ما افتاد.اکنون که بیاری خدا یک چنین فتحی نصیب ما گردیده چون‏ ما همیشه خواستار صلح و صفای عمومی در خاک مسیحیان بوده‏ایم دیگر امید واثق داریم که کاری نمانده جز آنکه بنا بمیل و شوق مشترک بر ضدّ ترکها لشکر بکشیم و بهمین قصد همین قاصد را باز نزد آن حشمت پناه‏ عودت میدهیم که مراتب را دربارهء تصمیم ما بجنگ بعرض برساند ولی‏ شما نظریّات خود را بتوسّط کسانی از خودتان که بکلّی طرف اعتمادتان‏ هستند بفرستید و هرچه در این امر زودتر اقدام نمائید مناسب‏تر است‏ چه ما بکلّی حاظریم که با لشکر خود و قشون متفّقین آن حشمت پناه‏ بنای جنگ را با این دشمن که واقعا بی‏شرم و بی‏حیاست بگذریم‏ بیاری خدای متعال که بآن حشمت پناه صحّت و سلامت عطا فرموده‏ و تمام مسئلت‏های شما را اجابت نماید.

تحریرا فی 25 اوت 1525 میلادی نجات دهندهء ما مسیح در شهر ماتولدو2.

تاریخ نامهء امپراطور آلمان که بشاه اسمعیل نوشته شده چنانکه ملاحظه‏ میشود 25 اوت سنهء 1525 میلادی است که مطابق میشود با 6 ذی‏ القعده سنه 931 و در آن تاریخ شاه اسمعیل وفات نموده بود وپسر وی‏ شاه طهماسب بتخت نشسته بود3و از آنجائیکه وی خیلی متعصّب و خشک‏ مقدّس بود اگرچه در اسناد تاریخی که دردست است دربارهء وصول نامهء امپراطور آلمان بدست او ذکری نرفته ولی چون شرح رفتار شاه طهماسب‏ با فرستاده‏ای که از طرف ملکهء انگلستان و قیصر روس بایران آمده بود و جنکینسن‏4نام داشت مشهور است از آنرو میتوان استنباط نمود که پادشاه‏ خشک مقدّس ایران با فرستادهء امپراطور آلمان که آن‏هم«فرنگی»و«کافر»و «نجس»بود چگونه رفتار نموده است.مختصر شرح پذیرائی جنکینسن مذکور در فوق که ذکر مختصری از آن برای فهم مطلب و استحضار باخلاق و رفتار شاه طهماسب بیفایده نیست چنان است که در سنهء 969 ملکهء انگلستان الیزابت‏ و قیصر روس ایوان مخوف جنکینسن نامی را که شخصی بود انگلیسی و باوضاع ایران و روس و فرنگستان باز نماید و جنکینسن از طرف‏ (1)فرانسوا اوّل.

(2) Toledo

(3)شاه طهماسب در 19 رجب سنهء 930 بتخت نشست.

(4) Anthony Jenkinson

ملکهء انگلستان حامل نامه‏ای نیز برای شاه طهماسب بود1.سرجان ملکم‏ در کتاب«تاریخ ایران»مشهور خود شرح بحضور رفتن ایلچی مزبور را در قزوین چنین مینویسد:

«وقتی تاجر مزبور را بحضور طلبیدند پادشاه یک جفت کفش‏ فرستاده که پوشیده بخدمت پادشاه رود که مبادا پای عیسوی زمین سرای‏ مسلم را نجس کند و چون بحضور پادشاه رسید سئوالی که‏[پادشاه‏] اوّل کرد نه این بود که بجهت چه کار آمده‏ای بلکه پرسید که او کافر است یا مسلمان.بیچاره گفت نه کافرم نه مسلمان بلکه عیسویم و اعتقاد من این است که مسیح بزرگتر از سایر پیغمبران است.پادشاه‏ گفت ما را بمدد کفّار حاجتی نیست و ویرا رخصت داد.چون آن مرد بیرون رفت شخصی در عقب وی روان شده تا بیرون سرای سلطنت‏ بر جای پای او خاک میریخت و از این عمل معلوم میشود که پادشاه او را چقدر نجس میدانست‏2».

و از اینرو میتوان حدس زد که شاه طهماسب بافرستادهء امپراطور آلمان که شخصیا هم‏چنانکه گذشت کشیشی بود چگونه رفتار نموده است‏ و اگرچه در جزو وارده و صادرهء امپراطور آلمان جوابی که‏ از شاه طهماسب در جواب نامهء سابق الذّکر امپراطور آلمان باشد دیده‏ نشده است ولی باوجود این معلوم میشود که امپراطور آلمان باز هم امیدوار بوده که بتواند با ایران اسباب اتّحادی فراهم اورد چه چند سال بعد مجدّدا سفیری بدربار ایران فرستاد و او را حامل نامه‏ای برای شاه‏ نمود که صورت آن نیز موجود و ترجمهء از قراری است که در ذیل‏ بیاید و از آنجائیکه این نامه باز بعنوان شاه اسمعیل نوشته شده معلوم‏ میشود که تا موقع نوشتن این نامه یعنی 6 جمادی آلاخره 935(15 فوریه‏ 1529 میلادی)هنوز خبر قطعی وفات شاه اسمعیل که پنج سال از وقوع‏ آن گذشته بود بامپراطور آلمان نرسیده بوده است.بالجمله ترجمهء نامهء مذکور از قرار ذیل است:(مقدّمهء این نامه تقریبا بعین همان مقدّمهء کاغذ اوّل است که ملاحظه سد و لهذا از تکرار آن صرف نظر گردید)

شاهزادهء عالی تبار و توانا،برادر و دوست گرامی.باز از تو صدای اعمال بزرگ آن حشمت پناه از شجاعت و عقل و کاردانی‏ که از پرتو آن باسانی تمام امرای مشرق را در تحت تبعیّت خود در آورده‏اید بگوش ما رسید.ما میدانیم که آن حشمت پناه همیشه قشون‏ و سپاه خود را برضدّ دشمن خارجی حرکت کرده و همواره با مخالفین‏ استبداد و ظلم هم‏پیمان و دوست بوده‏اید و از آنجائیکه ما هم بکلّی‏ برضدّ استیلای خارجی بوده و در اینخصوص با آن حشمت پناه میخواهیم‏ قرار و مداری که شایسته باشد بگذاریم مصمّم شدیم که مقرّب الحضره‏ یوحنا بالبی‏3را که از امرای لشکر و اعیان دربار امپراطوری و نسبت بما بکمال صداقت و وفاداری معروف است بخدمت حشمت پناهی‏ گسیل داریم که نظریّات شخصی و مطالب ما را باطّلاع رسانده و تقاضاهای‏ ما را بیان نماید.متمنّی از حشمت پناهی آنکه مشار الیه را طرف اطمینان‏ کامل دانسته و عرایض او را عین واقع بدانند و چنانکه بدان حشمت‏ پناه معلوم گردد که مقصود حقیقی ما سعادت و آزادی عالم انسانیّت‏ است در راه اجرای این مقصود مبارک که در حقیقت شایستهء پادشاهان‏ است با تمام قوا و اقتدار خود با ما همراهی نمایند.بدیهی است اگر خدمتی از ما ساخته باشد که شایستهء مقام و مرتبهء آن حشمت پناه باشد (1)در اینخصوص رجوع شود بکتاب«تاریخ روابط روس و ایران»که بقلم‏ نگارنده ضمیمهء روزنامهء کاوه و در جزو سلسلهء انتشارات کاوه بطبع میرسد صفحه‏ 56-58.

(2)«تاریخ ایران»تألیف سرجان ملکم(ترجمهء فارسی)چاپ بمبئی،صفحهء 243

(3) Johann Balbi

در ارجاع آن مضایقه ننمایند که از روی حقیقت و صداقت وعدهء اجرای‏ آنرا بآن حشمت پناه که خداوند متعال عمر درازش عطا فرماید و تمام‏ مسئلتهایش را اجابت نماید وعده میدهم.

تحریرا در شهر تولد و فی یوم 15 فوریه سنه 1529 میلادی‏ مطابق دهمین سال سلطنت ما در قلمرو ممالک روم و در چهاردمین‏ سال جلوس ما بتخت پادشاهی.

کارل

برفیع مرتبه‏ترین و تواناترین و مقتدرترین پادشاهان مشرق‏زمین‏ پادشاه سعید و متّقی کاکا اسمعیل صوفی شاهنشاه ایران دوست و برادر گرامی ما.

امپراطور آلمان نوشته‏ای مشتمل بر دستورالعملهای چندی نیز که تاریخ‏ آن 18 فوریهء همان سال یعنی 1529 میلادی بود1بایلچی خود سپرد که‏ برطبق آن عمل نماید و ایلچی مزبور چنانکه در طیّ نامهء امپراطور در فوق دیده شده یکی از درباریان معتبر امپراطور بود موسوم به یوحنا بالبی. دستور العمل مزبور بزبان فرانسه و املای قدیمی فرانسوی است. امپراطور بایلچی خود دستور العمل میدهد که شرح فتوحات وی را در جنگ با پادشاه فرانسه(فرانسوای اوّل)و اسیر شدن پادشاه فرانسه را در دربار ایران حکایت نماید و بگوید که امپراطور پادشاه مزبور فرانسه را مخصوصا باین شرط رها نموده و دوباره سلطنت فرانسه بخشود که وی در موقع جنگ امپراطور با عثمانی قشون برضدّ ترکها کشیده و شخصا نیز بهمراهی امپراطوری بجنگ عثمانی برود ولی پادشاه فرانسه باآنکه دو پسر وی بعنوان گرو در نزد امپراطور بودند معهذا با ونیزیها و عثمانیها قرار ومدار گذاشته و عثمانیها وارد مجارستان شده و پادشاه آن مملکت که‏ شوهر خواهر ما بود در جنگ مقتول شد و پس از آن برادر ما پادشاه‏ مجارستان شد و چندین بار با عثمانیها جنگیده و فتوحات نموده است و حالا ما هم مصمّم شده‏ایم از راه ایطالی و برادرمان از طرف همان مجارستان‏ هجوم بترکها بیاوریم و بدینمناسبت ایلچی خود را فرستادیم که پادشاه ایران را مطّلع سازیم که تهیّهء جنگ با عثمانی را دیده و از طرف خود حمله بآنها بیاورند و چنانچه برای جنگ با عثمانی حاضر نیستند لا اقلّ قشونی بسرحدّ عثمانی فرستاده و سر عثمانیها را در آنجا گرم کرده و قسمتی از قوای عثمانی را بدانطرف بکشند.

در اظهارات فوق مقصود امپراطور از شوهر خواهر خود لوئی دوّم‏ پادشاه مجارستان است که در سنهء 922 بسلطنت رسیده و در اواخر سنهء 932 در موقعی که سلطان سلیمان بزرگ سلطان عثمانی قشون بمجارستان‏ کشیده بود در نزدیکی محلّ موسوم به موهاکس‏2بهلاکت رسید و پس‏ از وی برادر امپراطور موسوم به فردیناند بسلطنت رسید.

بالبی از راه دریای ابیض متوسّط و سوریه بطرف ایران حرکت نمود و در نامه‏ای که در غرّه محرّم 936(30 اوت 1529)از حلب بامپراطور نوشته و اصل آن هنوز موجود است و صورتش در کتاب«مراسلات کارل پنجم»محفوظ است اظهار میدارد که در 14 ذی الحّجه 935(26 اوت)بحلب رسیده و منتظر است که موقع مناسبی بدست بیایید که از حلب حرکت نموده و بطرف ایران روان‏ شود.مشار الیه در همین نامه مینویسد که پادشاه ایران با عثمانی شروع بجنگ‏ (1)مطابق با 9 جمادی الآخر سنهء 935.

(2) Mohaūcs

نموده و موقع آن است که امپراطور نیز اقدام بجنگ نموده و بعثمانیان هجوم‏ آورد.شرح این مسئله یعنی هجوم شاه طهماسب بخاک عثمانی چنانکه در تواریخ مسطور است چنانست که که حکام بغداد که از سنهء 914 بدست شاه‏ اسمعیل مفتوح گردیده بود بمناسبت صغر سنّ شاه طهماسب(متولّد در 26 ذی الحجّه 920)بخیال خود سری افتاده بودند و شاه طهماسب‏ در سنهء 635 قشون بدانجا کشید و در 3 شوّال سنهء مزبور شهر را فتح‏ نموده و ذو الفقار بیک والی طاغی را سر برید.

خیلی غریب است که بالبی نه در این نامه و نه در نامه‏هائی که پس از آن‏ بامپراطور نوشته هیچ کجا اشاره ننمود که شاه اسمعیل وفات نموده و پسر وی شاه طهماسب پادشاه وقت است.بالبی در نامهء مزبور خود مینویسد که هنوز هیجده روز دیگر راه مانده که بخاک ایران برسد و نامهء مذکور در 19 ربیع الثّانی سنهء 936 در شهر بولوئی واقع در قسمت شمالی‏ ایطالی بدست کارل پنجم رسید.از بالبی سه نامهء دیگر نیز در کتاب‏ مزبور موجود است که یکی در تاریخ 30 ربیع الأوّل سنهء 936 از شهر حما نوشته شده و در تاریخ 11 شعبان همان سال در شهر مانتو(در ایطالی)بدست امپراطور رسید و دوّمی در تاریخ 18 جمادی الآخره 936 باز از حلب نوشته شده و سومی از بابل در 15 رمضان 936.نامه‏های مزبور دارای مطالب عمده‏ای نیست و بیشتر راجع باشکالاتی است که بالبی در مسافرت خود بایران بدان مصادف شده است.

بدبختانه دیگر رشتهء این امر روابط بین امپراطور آلمان و شاه‏ طهماسب یکدفعه از دست میرود و دیگر نامه و ذکری که راجع باین‏ مسئله باشد در کتاب مذکور دیده نمیشود و هیچ معلوم نیست که آیا اصلا بالبی بالأخره بمقصد خود رسیده و توانسته است نامه و پیغام امپراطور را بشاه طهماسب برساند یا نه ولی از آنجائیکه باز قسمت مهمّ مراسلات‏ امید است بعدها اطّلاعات و نامه‏های دیگری راجع بروابط بین آلمان و ایران‏ پیدا شده و مشکلات ما را حلّ نماید ولی رویهمرفته معلوم میشود که اقدامات و مساعی امپراطور آلمان در اتّحاد با پادشاه ایران بجائی نرسید.و بدبختانه‏ در تواریخ فارسی تابحال درینخصوص چیزی ملاحظه نشده است. ولی از یک فقره که در کتاب«شرفنامه»1مذکور است دیده میشود که‏ کارل پنجم با همهء مشکلات و موانعی که در امر اتّحاد با پادشاهان ایران‏ در بین بوده و با آنکه دربار ایران پیشنهادهای وی را چنانکه باید حسن‏ استقبال نمینمود باز دست از تعقیب خیال خود برنداشته بوده است چنانکه‏ در کتاب تاریخ مزبور یعنی«شرفنامه»ملاحظه میشود.که در اواخر سنهء 958(یعنی بیش از بیست سال پیش پس از آنکه امپراطور مزبور بالبی‏ (1)«شرفنامه»یا«تاریخ کردستان»تألیف شرف خان بن امیر شمس الدّین‏ بدلیسی(متولّد در گرمرود عراق در سنهء 949).کتاب مزبور دو بار بترکی ترجمه‏ شده است اوّل در سنهء 1078 که محمّد بیک میرزا آنرا ترجمه نموده و ثانیا بتوسّط شمعی در سنهء 1095.بعدها ترجمهء روسی آن بتوسّط ویلیامینوف سرنوف‏ - Veliaminof-Zernof -در سنهء 1860-1862 میلادی در پطرسبورگ بطبع‏ رسید و سیش شارموا- charmoy -آنرا بفرانسه ترجمه نموده و با مقدّمهء کاملی باسم‏ Scheref-Naūmeh ou Fastes de la Nation Kuide .در سنهء 1848-1875 میلادی در دو جلد در پطرسبورگ بطبع رسانید.

سابق الذّکر را بسمت ایلچیگری مأمور نموده بود که بایران رود)سفیری‏ از طرف پادشاه اسپانی(که مقصود همان امپراطور آلمان موسوم به کارل‏ پنجم)باشد بجزیرهء هرمز وارد شده و بحضور شاه نیز رسیده بوده است.

بدیهی است که مأموریّت این ایلچی نیز فراهم آوردن اسباب‏ اتّحاد بین شاه طهماسب و امپراطور آلمان بوده است برضدّ عثمانی‏ ولی نتیجهء آن عجالة که هیچ معلوم نیست تا مگر بقیّهء مراسلات کارل‏ پنجم بتبع رسیده و درینخصوص معلومات ناقصهء ما را تکمیل‏ نماید.بهر حیث نظر بتقدّس و زهد خشک شاه طهماسب میتوان یقین‏ داشت که این سفیر نیز مانند فرستادهء سابق الذّکر ملکهء انگلستان و قیصر روس جز یک مشت کلمات درشت از قبیل«کافر»و«فرنگی»و«نجس» و غیره از دربار ایران یادگار دیگری باخود بفرنگستان نبرد در صورتیکه‏ شاه طهماسب که تا آن تاریخ دوبار شکست سخت از عثمانیان خورده و قشون‏ سلطان سلیمان خان را تا نزدیکی پایتخت خود کشیده بود در اینموقع‏ که احتمال هجوم لشکر ترک بر خاک ایران هر روز قوی‏ترمیشد اگر اندکی تدبیر و سیاست داشت بایستی پیشنهادهای امپراطور آلمان را که دارای‏ آن همه قوّت و قدرت بود نعمت آسمانی دانسته و با دل و جان استقبال‏ نماید ولی افسوس که تعصّب جهل در نظر نادانان دوست مخلص را دشمن‏ جانی و تریاق جان بخش را زهر مهلک جلوه میدهد چنانکه طولی نکشید که‏ قشون ترک سوّمین بار بحاک ایران حمله‏آور شده و شاه طهماسب را بعهدنامهء ننگین سنهء 961 مجبور نمود چنانکه شرح آن بتفصیل در تواریخ‏ مذکور است.

بعقیدهء نگارندهء این سطور نتیجهء این تعصّبات اولیای رسمی امور از همان عهد صفویّه لطمهء سختی بترقّی مملکت ایران وارد آورد چه اروپائیان را بیمناک نموده و دیگر کمتر کسی رغبت مسافرت و سیاحت در آنصفحات را نمود.در صورتیکه اگر این تعصّب در میان نبود بطور یقین در نتیجهء اتّحاد رسمی ایران با ممالک معظّمهء اروپا از همان اوقات ناچار روابط معنوی و اقتصادی بسیار نیز در بین ایجاد گردیده و ایرانیان را از آن‏ خوان نعمت بهرهء وسیعی نصیب میگردید چنانکه چند تن معدود اروپائیانی که در آن زمان توانسته‏اند در ایران سیاحت نمایند از قبیل وینسانسو دالساندری‏1 و شرلی‏2ها و دلاواله‏3و سفیر اسپانی موسوم به دون کاریسا دو سیلواای فیگواروا4و تاورنیه‏5و اولیاریوس‏6و شاردن‏7و غیر هم‏ هرکدام مبدأ افادات عظیمه‏ای چه برای ایرانیان آن زمان و چه برای‏ ماها که چندین قرن بعد از آن زمان زندگانی میکنیم گردیده‏اند و ادارات‏ و غیره آن مملکت نوشته‏اند و هنوز باقی است چه برای ایرانیان و چه برای‏ خارجیان هرکدام یک منبع فیض و سرچشمهء تابناک معلومات مفیده است.

سیّد محمّد علی جمال زاده

اعتبار

مقالهء ذیل مقالهء دوّم است از نگارش آقای میرزا عبّاس خان اعظم‏ السّلطنه نایب سفارت ایران در برلین که برحسب وعده‏ای که در شمارهء گذشته دادیم ذیلا نشر میکنیم:

اعتبار از اطمینانی است که شخص نسبت بدیگری در ایفای‏ وعدهء خود دارد.وقتی میگویند فلان شخص اعتبار دارد از نقطهء نظر اقتصادی یعنی بدون بیم ضرر میتوان ثروتی را بطور قرض یا امانت باو سپرد و عند المطالبه میتوان مستردّ داشت.معاملهء باعتبار یعنی فروش شیئی بکسی در مقابل وعدهء پرداخت یا قرض دادن باطمینان استرداد آن با تنزیل یا بی‏تنزیل.

اساس اعتبار و اطمینان مبنی‏بر سه چیز است:اوّل آنکه شخص قرض‏ کننده قدرت پرداختن بدهی خود را داشته باشد چه یکنفر تاجر معمولا فقط بکسی مال التّجاره یا پول میدهد که مطمئن باشد در مدّت معیّنی بوصال‏ طلب خود خواهد رسید.بانک معمولا بتاجری قرض میدهد که از حیث‏ مسکنت معتبر و تجارت او با رونق باشد.صرّاف در مقابل گروی قرض‏ میدهد که یقین داشته باشد اگر شخص قرض‏کننده‏قرض خود را نپردازد ممکن است گروی که از طرف مقابل گرفته است فروخته وجه خود را با منافع آن بردارد.فقط قدرت پرداختن وجه یا شئ استقراضی کافی نیست‏ و شرط دوّم اعتبار آنست که در شخص قرض‏کننده میل و قصد ادای‏ دین خود موجود باشد چه همیشه باشرف بودن و خوش حسابی مهمّ‏ترین‏ اساس اعتبار است.شرط سوّم آنست که قرض دهنده بداند اگر احیانا طرف مقابل قرض خود را نخواهد بپردازد میتواند او را بادای آن مجبور نمود.

مختصر آنکه بنابر آنچه گفته شد اعتبار بشخصی داده میشود که بتواند و بخواهد و در صورت لزوم مجبور باشد دین خود را ادا کند.

فرق معاملهء نقد و نسیه آنست که اوّلی فورا تمام میشود و بعد از قبول‏ شئی و پرداخت وجه دیگر فروشنده و خرنده غالبا با یکدیگر طرف‏ نیستند و حقّ و حسابی ندارند ولی برعکس است معاملهء باعتبار یا نسیه که‏ طرفین را ماهها و سالها و بلکه قرنها با یکدیگر طرف حساب و معامله نگاه‏ میدارد.

معمول شدن معامله باعتبار باعث پیشرفت امور اجتماعی و اقتصادی‏ و توسعهء آن است و چنانکه در خاتمه شرح داده خواهد شد باعث ترقّی مملکت‏ و ثروت اهالی است.زمینه‏هائیکه برای رواج معاملهء باعتبار لازم است‏ حاضر باشد بقرار ذیل است:

اوّلا توسعهء صنعت و تجارت و بدین واسطه فراهم بودن وسائل تشکیل‏ سرمایه.سرمایه‏داران بزرگ که نمیدانند ثروت خود را چه‏کنند و شخصا نمیتوانند آنرا بکار بیندازند مجبورند برای حصول منفعت سرمایهء خود را ببانکها،تجارت‏خانه‏ها و یا شرکت‏های مختلفه قرض بدهند و بدین‏ واسطه کارکنان بی‏بضاعت بوسیلهء سرمایهء دولتمندان کارخانجات بزرگ‏ و تجارتخانهء عظیم تأسیس کرده و از این راه از استعداد و هوش و کار خود فائده برده تنزیل قرض و بتدریج اصل آنرا پرداخته و شخصا هم نتیجهء زحمات‏ خود را میبرند و ضمنا صنایع و امتعه و تجارت مملکت نیز ترقّی میکنند.

چون اعتبار بسته باعتماد است پس ممالکی میتوانند از محاسن و منافع آن‏ بهرمند شوند که قابل اعتماد باشند.خوش‏حسابی یا بدحسابی یک مشتی از اهل مملکتی غالبا مقیاس کلّی برای تنقید آن مملکت است مثلا در اروپا و آمریکا حتّی قسمتی از آفریقا و آسیا معمول است که از مملکتی توسّط چاپار امانت پستی بمملکت دیگر میفرستند و قیمت آن در حین تسلیم از دریافت‏ کنندهء امانت اخذ میشود.لکن بعضی از ممالک که ایران هم متأسّفانه جزو آنها است نزد تجّار و حتّی چاپارخانهای خارجه ببدحسابی و دغلی معروفند و از اینجهة که کارخانها و تجارتخانها و سایرین معاملهءای که با آنها میکنند